

## من در سفرم

سفری بی پایان  
از هزاران دوران  
گم شده در تکرار  
همچو چرخ پرگار  
بی خبر از اسرار

## من در سفرم

نیست در این خلوت  
همره و هم صحبت  
کوله بارم سنگین  
پر ز بار حسرت  
زان طلایی فرصت

## من در سفرم

من گسستم زنجیر  
از دل و از احساس  
عشق او برد مرا  
به سراب و رویا  
چو غریق بردریا

## من در سفرم

در پی او که پرید  
ز قفس بر لب بام  
لحظه ای همچو شهاب  
رفت و او شعله کشید  
بر من و هستی جام

## من در سفرم

روز و شب در پی او  
گم نموده است چو قو  
جفت خود در لب جو  
دارم امید چو مو  
بجز این است بگو

## من در سفرم

میروم تا که رسم  
شهر عشق شهر نیاز  
جویم آن غنچه باز  
که خرا مت با ناز  
بی می و مطرب و ساز

## من در سفرم

روی دریا چون موج  
هم به زیر و هم اوج  
سوی خورشید به ماه  
همچو ذره چون گاه  
پرکشم از سر راه

## من در سفرم

دست من باده و جام  
در پی آن می ناب  
که از آن نیست نشان  
تن هر خمیره و خوان  
تو از این راز چه دان

## من در سفرم

می روم من ز حضور  
سوی دریا نه که رود  
میرسد از ره دور  
لعبتی ناز چو حور  
بخشدم مستی و شور

## من در سفرم

همجو شمع و چون عود  
سرکشم شعله و دود  
عا قبت می رسد م  
خاطرو خاک چه سود  
جمله از آنچه که بود



دکتر منصور- ت  
ژانویه 2017

منصورت  
ژانویه 2017